

تحلیل زیباشناسی آرایه های ادبی - بلاغی قرآن کریم (مطالعه موردی: سوره مبارکه قمر)

حسن خرقانی^۱

جواد معین^۲

مصطفی فقیه اسفندیاری^۳

چکیده

قرآن کریم به عنوان آخرین کتاب آسمانی، از جنبه های گوناگون معجزه است. گاهی این اعجاز در «معارف» قرآن است، گاهی در «مباحث علمی»، اعجاز را جستجو می کنند و زمانی آن را در «جلوه های زیباشناسی ادبی» می یابند. از آن جا که قرآن کریم، در دوره ای نازل شد که شعر عربی به عنوان مهم ترین منبع ادبی از جهت بلاغی، جایگاهی ویژه را به خود اختصاص داده بود، قرآن از چشم انداز «بلاغت» و با ادعای تحدی نقشی به سزا و منحصر به فرد را در معرفی و تثبیت این کتاب آسمانی به عنوان اعجاز بر عهده گرفت. همه قرآن معجزه است، تک تک سوره ها و آیات آن، و حتی واژگان و شیوه گزینش و چینش آن ها در بین آیات، خود حکایتگر نوعی زیبایی خیره کننده و دست نیافتنی در قرآن می باشد.

ما در این نوشتار، به طور گذرا به بررسی جلوه های زیبای ادبی و بلاغی در سوره مبارکه «قمر» پرداخته ایم، و بر این باور هستیم تمام این سوره همانند دیگر سوره های قرآن، از نوعی زیبایی ادبی بسیار شگفت، برخوردار است.

تصویر کلی سوره قمر، فرجام «تکذیب کنندگان» را در چند مرحله به نمایش می گذارد که در این بین آرایه های ادبی - بلاغی در نقش «بازیگران» و نظم آهنگ بسیار دقیق سوره به عنوان «موسیقی متن»، نمایش هنرمندانه ای از درون مایه سوره قمر را که بیش تر «انذار» و «هشدار» برای تکذیب کنندگان است به مخاطب نشان می دهد.

ناگفته نماند که پیوند ادبی معنایی سوره قمر، با سوره پیشین (نجم) و سوره پسین (الرحمن) نیز بر زیبایی این نمایش افزوده است که ما در این نوشتار به بررسی آن خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: آرایه، زیباشناسی، سوره قمر، بلاغت، موسیقی، واج.

۱- دانشیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد h.kharaghani@gmail.com

۲- سطح چهار حوزه علمیه مشهد؛ مدرس و مدیر گروه زبان و ادبیات عربی جامعه المصطفی العالمیه مشهد، نویسنده مسئول

jmoein56@yahoo.com

۳- استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد rahigh504@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۲۶

مقدمه

قرآن کریم، از همه جهات معجزه ای بی بدیل است. با فرود آمدن نخستین آیات، زیبایی های ادبی و بلاغی آن، عرب را شگفت زده خود کرد. شاید بتوان گفت، پیش از هر چیز، آن چه که عرب را به خود جذب کرد، اعجاز بیانی و ادبی قرآن بود. اندیشمندان علوم بلاغت و علوم قرآن، وجوهی متفاوت را برای اعجاز قرآن یادآور شده اند، ولی آن وجهی که در آن اختلاف نشده، «اعجاز بیانی» است. عائشة بنت الشاطیء می گوید: «إختلفت مذاهبُ السلفِ من علماء الإسلامِ فی بیانِ الإعجازِ، و تعددت أقوالهم فی وجوهه. لكن إعجازَه البلاغی لم یکن قط موضع خلاف». (بنت الشاطیء، ۱۴۰۴: ۷۹)

با نزول آیات و سور، روز به روز شگفتی های بلاغی و زیبایی های ادبی قرآن برای مردم شبه جزیره العرب نمایان تر می شد، به طوری که بزرگان زبان و ادب عربی را در مقابل خود به ستایش واداشت؛ کفار و بزرگان قریش چون عرصه را بر خود تنگ دیدند، بر آن شدند که به آیات قرآن گوش فرا ندهند و چنین دستور دادند که: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ» (فصلت/۲۶)؛ «و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: به این قرآن گوش فرا مدهید». این آیه بر نهایت ناتوانی آنان از مقابله با قرآن پرده برمی دارد و چون نمی توانستند در بلاغت و ادب در برابر قرآن، ایستادگی کنند، چاره را در آن دیدند که بانگ آیات به گوششان نرسد و یا در مجالسی که آیات تلاوت می شد، ایجاد اختلال می کردند. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۸۸/۱۷)

۱- ادبیات نظری پژوهش

۱-۱: پیشینه پژوهش

خوشبختانه مباحث ادبی قرآن و زیباشناسی آن، از ابتدای امر به طور کلی مورد توجه پژوهشگران قرار داشته و هر کدام از زاویه ای به آن پرداخته اند، تا آنجا که برخی از عناوین فصلنامه ها و مجلات، با همین رویکرد نامگذاری شده اند. این گونه مباحث قرآنی گاهی در آثار ادبی مورد بحث قرار می گیرد، همانند: الصناعتین، الكتابة و الشعر عسکری (م. ۳۹۵ ق)، سرّ الفصاحة خفاجی (م. ۴۶۶ ق)، مفتاح العلوم سکاکی (م. ۶۲۶ ق)، أسرار البیان فی علم البیان جرجانی (م. ۴۷۱ ق).

گاهی در تفاسیر قرآن به چشم می خورد که برخی از آن‌ها رویکرد ادبی دارند و برخی با گرایشی دیگر نگاه شده ولی به مناسبت به موضوعات ادبی و بلاغی نیز اشاره کرده اند؛ از جمله: الکشاف زمخشری (م. ۵۳۸ ق)، مجاز القرآن ابو عبیده (م. ۲۰۹ ق)، تفسیر غریب القرآن ابن قتیبه (م. ۲۷۶ ق)، روح المعانی آلوسی (م. ۱۲۷۰ ق)، البحر المحیط فی التفسیر ابو حیان (م. ۷۴۵ ق)، معانی القرآن فراء (م. ۲۰۷ ق) و تفاسیر دیگر که به این مهم پرداخته اند.

هم چنین آثار علوم قرآنی، بخش هایی از مباحث خود را به این بعد اعجاز قرآنی اختصاص داده اند که از آن جمله می توان به این آثار اشاره نمود: البرهان فی علوم القرآن زرکشی (م. ۷۹۷ ق)، الإقتان فی علوم القرآن سیوطی (م. ۹۱۱ ق)، إعجاز القرآن باقلانی (م. ۴۰۳ ق)، البدائع فی علوم القرآن ابن القیم الجوزیه (م. ۷۵۱ ق) و...

اما مطالعه موردی سوره ها، کم تر مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است. از این میان در خصوص سوره مبارکه قمر، می توان به پژوهش های زیر اشاره نمود:

- تحلیل ساختار گرایانه سوره قمر، پایان نامه مقطع ارشد، دانشگاه الزهراء (س)، نگارش مینا جیگاره، ۱۳۹۲.

- ساختارشناسی سوره مبارکه قمر، پایان نامه مقطع ارشد، دانشگاه علوم و معارف قرآن، نگارش رقیه علیزاده، ۱۳۹۳.

درباره سوره قمر مقالاتی نیز نگاشته شده است که می توان به برخی از آن‌ها اشاره نمود: «تحلیل فرمالیستی سوره قمر» عسکر بابازاده اقدم؛ فصلنامه مطالعات قرآنی، ش ۳۴، تابستان ۹۷. «جستاری در تکرار بندهای قرآنی» حسن خرقانی؛ فصلنامه قرآن شناخت، ش ۹، بهار و تابستان ۹۱.

که البته در این مقالات به طور جامع و ویژه به ابعاد بلاغی و ادبی این سوره کم تر توجه شده است. در همین جا پیشنهاد می شود که همه سوره های قرآن کریم، از زاویه بلاغی، مورد مطالعه و بررسی قرار بگیرد، و در مجموع تفسیری نگاشته شود که در آن صرفاً به مباحث ادبی و بلاغی بپردازند، و کاری همانند «الکشاف» ولی در زمان معاصر انجام شود.

۱-۲: روش پژوهش

در این پژوهش روش توصیفی تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای، نخست ارتباط معنایی و ادبی، سوره مبارکه قمر با سوره قبل و بعد از آن بررسی سپس برخی از آرایه‌های ادبی این سوره مورد تحقیق قرار می‌گیرد. شیوه پژوهش به این صورت است که در آغاز یک آرایه را ذکر کرده، سپس آیات درباره آن را یادآور می‌شویم. آرایه‌هایی که در این نوشتار و در خصوص سوره قمر، مورد توجه قرار گرفته‌اند از این قرار می‌باشند:

تشبیه، استعاره، کنایه، مبالغه، استفهام، حذف، تکرار، واج آرایی در بازگردان آیات قرآن به زبان فارسی از ترجمه آقای دکتر مهدی فولادوند استفاده شده است.

۲- نمایش تصویر هنری

الف) نمایش آغازین: سوره قمر در شهر مکه نازل شد (طبرسی، ۲۷۹/۹) و از ۵۵ آیه سامان یافت که هر آیه، «تصویری» پر معنا را به نمایش می‌گذاشت. در ابتدا، تصویر آغازین سوره رونمایی می‌شود که جلال و هیبت و بیم و اضطراب در آن موج می‌زند، گویی شخصی ایستاده و می‌خواهد رویدادی مهم را بیان کند. ندا سر داده می‌شود: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر/۱)؛ «قیامت نزدیک شد و ماه از هم بشکافت!» سوره با واژه‌ای بس سترگ آغاز می‌گردد و خبر از رویدادی مهم می‌دهد. «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ» (قمر/۱)؛ «گاه واپسین نزدیک است.» فعل «اقتربت» از ریشه «قرب» جدا شده و در این آیه، به گونه‌ای نشان از «مبالغه» دارد. شیخ طوسی در تفسیر خود می‌گوید: «و فی (اقتربت) مبالغه». (طوسی، بی‌تا: ۴۴۲/۹). اما آن سوتر؛ با اندکی درنگ، پیوند معنایی، میان این آیه و آیات واپسین سوره قبل (سوره نجم) دانسته می‌شود. گویی که سوره نجم و قمر، در تدارک آرایه تصویری ویژه از «روز واپسین» هستند.

نجم، ۶۲ آیه را در خود جای داده که آیات آخرین آن، پیش درآمدی برای رویدادی بسیار مهم است:

«هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَى» (نجم/۵۶)، «این بیم‌رسانی از بیم‌رسانان قدیم است.»
 «أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ» (همان/۵۷)، «آن‌چه باید نزدیک شود، نزدیک شده.»

«أَيَسَّ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ» (همان/۵۸)، «هیچ کس جز خداوند نمی تواند سختی های قیامت را برطرف سازد.»

عبارت «أزفت الأزفة» اشاره به دو رویداد قریب الوقوع و دو تصویر نمایشی مهم دارد که در ابتدای سوره قمر از آن یاد می شود: یکی نزدیکی هنگامه قیامت و دیگری انشقاق قمر. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۳۳/۱۰) این پیوند بسیار زیبا در سازه های واژگانی آیات پایانی سوره نجم، و آیات آغازین سوره قمر، نشان دهنده جلوه هایی دیگر از زیبایی‌شناسی آیات قرآن کریم است.

ب) نمایش درونی: آغاز سوره، تصویری زیبا و البته سراسر شکوه و حشمت، از روز رستاخیز و شکافته شدن ماه، آرایه می دهد و زمینه ای از بهت، هیجان و اضطراب به وجود می آورد. در ادامه این آغاز، پرده های دیگر این نمایش، یکی پس از دیگری به کنار می رود. گویی که این سوره، درون مایه ای از ترس و دلهره برای کسانی دارد که آیات الهی را دروغ و کذب می خوانند، و از این رهگذر دانسته می شود که چرا سوره قمر، با پیامی از «فرجام جهان» آغاز شد؟ چون می خواهد به کسانی که آیتش را انکار می کنند، جلوه ای از هیبت و اضطراب روز موعود را نشان دهد.

در این سوره، فرجام حزن انگیز و تراژدی گروه های تکذیب کننده در هفت پرده اصلی به نمایش در می آید که در هر پرده، از کیفر کسانی که قرآن و وعده های آن را دروغ می خوانند، سخن می گوید. (قطب، ۱۴۲۵: ۳۴۲۴/۶) و از این رو، در هفت پرده، هفت گروه از «تکذیب کنندگان» را این چنین به تصویر می کشد:

- پرده نخست؛ نمایش مشرکان زمان پیامبر: «وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقِرٌّ» (قمر/۳)، «و به تکذیب دست زدند و هوس های خویش را دنبال کردند و [لی] هر کاری را قرار است.»

- پرده دوم؛ نمایش فرجام قوم نوح: «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ» (همان/۹)، «پیش از آنان، قوم نوح [نیز] به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغزن خواندند و گفتند: دیوانه ای است و بسی آزار کشید.»

- پرده سوم؛ نمایش عاقبت قوم عاد: «كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٌ» (همان/۱۸)، «عادیان به تکذیب پرداختند. پس چگونه بود عذاب من و هشدارها [ی من]؟»

- پرده چهارم؛ نمایش قوم ثمود و سرانجام ایشان: «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ» (همان/۲۳)، «قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند.»

- پرده پنجم؛ نمایشی سهمگین از عذاب قوم لوط: «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ». (همان/۳۳)، «قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند.»

- پرده ششم؛ نمایش عذاب آل فرعون: «وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذِبًا بَيِّنَاتٍ لَّهَا فَاخَذْنَا هُمُوهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقْتَدِرٌ» (همان/۴۱-۴۲)، «و در حقیقت هشداردهندگان به جانب فرعون آمدند. [اما آن‌ها] همه معجزات ما را تکذیب کردند تا چون زبردستی زورمند [گریبان] آنان را گرفتیم.»

- پرده هفتم؛ که نمایشی فراگیر از فرجام تمام گروه های مجرم و تکذیب کننده است: «إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ» (همان/۴۷)، «قطعاً بزهکاران در گمراهی و جنونند.»

ج) نمایش پایانی: در واپسین آیات این سوره، پس از سپری کردن ۵۳ آیه با تصویری هولناک و سراسر شکنجه و ترس و ارایه نمایشی دراماتیک از سرگذشت تکذیب کنندگان، حال نوبت به پرده پایانی نمایش می رسد.

در برابر آن ۵۳ آیه که در ساختار معنایی اش سخن از «عذاب» بود، فقط دو آیه در پایان می آید که دیگر در آن سخن از ترس و عذاب نیست، بلکه نویدگر سرنوشتی فرح بخش از زندگی پرهیزکاران است:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ» (همان/۵۴)، «اهل تقوا در باغ‌ها و کنار نهرها جا دارند.»

«فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (همان/۵۵)، «در جایگاه حقیقت، نزد فرمانروایی مقتدر.»

در حقیقت پایان سوره قمر، آغازی برای یک نمایش دیگر است؛ نمایش سوره ای بنام «الرحمن» که با رحمت و لطافت آغاز می شود. سخن گفتن از «بهشت» و نعمت های آن در آیات پایانی سوره قمر از یک سو، و آغاز سوره الرحمن با «رحمانیت» از سوی دیگر، خود نشان دهنده ژرفای همبستگی معنایی این دو سوره است که به زیبایی هنری آن‌ها می افزاید. سوره الرحمن این گونه آغاز می شود: «الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ». (الرحمن/۱-۲)، «[خدای] رحمان قرآن را یاد داد.»

فخررازی می گوید بین سوره قمر و الرحمن، پیوند دیگری هم برقرار است:

- سوره قمر با معجزه ای بسیار با هیبت و با عظمت آغاز می شود (انشقاق قمر) و در سوره الرحمن، سخن از معجزه ای بسیار بزرگ تر و عظیم تر به میان می آید؛ اما از جنس لطافت و رحمانیت که همان «قرآن» باشد.

- هم چنین تکرار (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي) در سوره قمر، جلوه های کوبندگی و صلابت را نشان می دهد و در مقابل در سوره الرحمن، تکرار (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ) از ابراز رحمت، لطف و امتنان سخن می کند؛ از همین رو خداوند نسبت به کفار و فاجران در سوره قمر، «مقتدر» و نسبت به نیکوکاران در سوره الرحمن، مهربان و «رحمان» است. (فخرزاری، ۱۴۲۰: ۳۳۵/۲۹) به همین جهت است که سید قطب می گوید: «این سوره سرتاسر، رعب و وحشت برای گنهکارانی است که نشانه های الهی را «تکذیب» می کنند و هم چنین، انس، الفت و امیدی برای پرهیزکارانی که آیات الهی را «تصدیق» می نمایند.» (قطب، ۱۴۲۵: ۳۴۲۴/۶)

۳- زیبایی‌شناسی آرایه مبالغه در سوره قمر

«مبالغه» یکی از آرایه های ادبی است که در آیات قرآن بسیار به چشم می خورد. در تعریف مبالغه گفته اند: «المُبَالِغَةُ أَنْ يَدْعَى لَوْصِفِ بُلُوغِهِ فِي الشِّدَّةِ أَوْ الضَّعْفِ حَدًّا مُسْتَحِيلًا أَوْ مُسْتَبْعَدًا». (ابن عربشاه، بی تا: بی تا: ۱۰۶/۱) یک صفت و ویژگی را طوری در شدت یا ضعف به کار ببریم که در واقع، محال و یا دور از ذهن به نظر برسد. سیوطی در بخش پنجاه و هشتم کتاب «الاتقان»، آرایه مبالغه را در زمرة «بدائع القرآن» یادآور می شود (سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۵۱/۲) و آن را به دو صورت، مبالغه در «توصیف» و مبالغه در «صیغه» بیان می نماید. (همان، ۱۷۹/۲) البته درباره این آرایه، اندیشمندان علوم بلاغی دیدگاه هایی مختلف دارند؛ برخی مبالغه را به طور مطلق پذیرفته و برخی دیگر آن را از اساس کنار زده اند، و دسته ای که بیش تر اندیشمندان باشند، حده میانه را در پیش گرفته و گفته اند اگر در مبالغه، میانه روی ملاحظه شود، مورد قبول است. (مراغی، بی تا: ۳۳۶)

در قرآن کریم، آرایه مبالغه بسیار به کار رفته است، از جمله در آیه «يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» (حج/۲)، «روزی که در آن زنان شیرده را می بینید که شیرخوار خود را رها می سازند (از آن ها روی برمی گردانند)». که به جای به کار بردن «كُلُّ امْرَأَةٍ عَنِ وَلَدِهَا» از «كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ» استفاده شده است. نویسنده کتاب الصناعتین ذیل این آیه می گوید: چون زن شیرده،

محبت و دوست داشتنش نسبت به فرزند بسیار زیاد است، و قرآن می خواهد، تصویر هولناک روز واپسین را این طور نمایان کند که زنان شیرده با تمام عشق و علاقه ای که به طفل شیرخوار خود دارند، او را رها می کنند و خود را نشان می دهند. (عسکری، بی تا: ۳۶۵)

۳-۱: چند نمونه از کاربرد آرایه مبالغه در سوره قمر

۳-۱-۱: «إِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ...» (قمر/۱)، «قیامت نزدیک شد...»

فعل «قَرَبَ» وقتی به باب «افتعال» برود به مبالغه نزدیک شدن رویدادی دلالت می کند. در این آیه با به کارگیری فعل «اقتربت» هنگامه روز قیامت را بسیار نزدیک جلوه می دهد. شیخ طوسی می گوید: در فعل «اقتربت» مبالغه وجود دارد؛ چون اساساً باب «افتعال» برای مبالغه به کار می رود. (طوسی، بی تا: ۴۴۲/۹) ابن عاشور ذیل این آیه می نویسد:

«و الاقْتِرَابُ أَصْلُهُ صَيْغَةُ مُطَاوَعَةٍ، أَي قَبُولُ فِعْلِ الْفَاعِلِ، وَ هُوَ هُنَا لِلْمُبَالَغَةِ فِي الْقُرْبِ». (ابن عاشور،

۱۴۲۰: ۱۶۶/۲۷)

هم چنین استفاده از باب افتعال برای مبالغه در آیه چهارم نیز به کار رفته آن جا که می فرماید: «وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُرْدَجَرٌ» (قمر/۴) «و قطعاً از اخبار، آنچه در آن مایه انزجار [از کفر] است به ایشان رسید». واژه «مزدجر» در اصل از «زجر» به معنای «منع و نهی» گرفته شده (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳۱۸/۴) و در این آیه مصدر میمی و در هیئت اسم مفعول آمده و برای مبالغه در نهی و منع به کار رفته است؛ یعنی این طور نبوده که تکذیب کنندگان از گذشته خبری نداشته باشند، اتفاقاً اخبار زیادی به آن‌ها رسیده که همگی جنبه بازدارندگی و نهی از تکذیب داشته است ولی آن قوم، توجهی به آن‌ها و نقش بازدارندگی‌شان نداشتند. (ابن عاشور، همان: ۱۶۹/۲۰) «مزدجر» نشان می دهد که اخبار نقل شده برای قوم تکذیب کننده، بسیار جنبه مانعیت و پرهیز از تکذیب داشته است که با وجود تشدید و زیاده روی در منع و نهی، تأثیری در آن‌ها نداشت.

۳-۲-۱: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» (قمر/۱۱)، «پس درهای آسمان ره به آبی ریزان

گشودیم.»

قرآن برای این که شدت و سختی عذاب را مجسم کند، در این آیه از چندین مبالغه استفاده

کرده است:

الف) واژه «منهمر»؛ یعنی ریزش باران و آب با شدت زیاد و پی در پی «منصبٌ علی الأرضِ بقوةٍ و بکثرةٍ و تتابع» (طنطاوی، ۱۹۹۷: ۱۰۲/۱۴) گویی که بارانی سخت و سیل آسا بر آن‌ها فرود آمد. در این آیه به جای مفهوم «صبّ» از «همر» بهره برده که هر دو به معنای فروریختن باران و آب است، ولی شدت ریزش در «همر» بیش تر است به گونه‌ای که آن را به معنای «الصبُّ بکثرة» دانسته اند. (شوکانی، ۱۴۱۴: ۱۴۸/۵)

ب) کاربرد واژه «أبواب» بر مبالغه دلالت دارد، گویی که آسمان بیش از یک درب دارد و از تمام درب های آن، آب، باران و سیل با شدت فرو می ریزد. در سوره یوسف نیز وقتی که زلیخا به دنبال تحقق نیت و قصد خاص خود بود تمام درب های آن محل را بست، قرآن از عبارت «غَلَقَتْ الابواب» برای مبالغه و کثرت (طوسی، بی تا: ۱۹۹/۶) استفاده می کند و می فرماید: «وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْاَبْوَابَ...» (یوسف/۲۳)، «و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود خواست از او کام گیرد و درها را [پیاپی] چفت کرد...». برخی از مفسران تعداد آن‌ها را هفت درب دانسته اند. (بقاعی، ۱۴۲۷: ۲۹/۴؛ زمخشری، ۱۴۱۷: ۴۴۵/۲).

ج) هم چنین کاربرد حرف باء در بماء (فَفَتَحْنَا اَبْوَابَ السَّمَاءِ بَمَاءٍ) خود نشانگر نوعی مبالغه است. وقتی گفته می شود درب های آسمان را باز کردیم، آب را وسیله باز کردن معرفی می کند در حالی که نیازی به ذکر آن نبود؛ بلکه برای مبالغه در فروریختن آب از آن بهره می جوید. در گفتگوها نیز می گوییم: «درب را باز کردیم» ولی برای نشان دادن مبالغه می گوییم: «درب را با کلید باز کردیم». «و الباء في قوله: بماءٍ للتعدية على المبالغة، حيث جعل الماء كالألة التي يفتح بها، كما تقول: فتحت بالمفتاح...» (فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۹/۲۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۸۱/۱۴).

۳-۱-۳: «وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ» (قمر/۱۲)، «و از زمین چشمه‌ها جوشانیدیم تا آب [زمین و آسمان] برای امری که مقدر شده بود به هم پیوستند.»

این آیه به صورتی بسیار زیبا، جلوه گر آرایه مبالغه است. فعل «فَجَّرَ» به باب «تفعیل» رفته که به نوعی دلالت بر تکثر می کند (رضی الدین استرآبادی، بی تا: ۹۲/۱) و تکثر نیز خود نمایانگر مبالغه است. طنطاوی می گوید: تفجیر الماء؛ یعنی جاری شدن با شدت، قوت و کثرت آب. (طنطاوی، ۱۹۹۷: ۱۰۳/۱۴)

هم چنین خداوند نفرمود (فَجَرْنَا عِيُونََ الْأَرْضِ) چون این اسلوب، مبالغه را نمی رساند؛ بلکه فرمود: (فَجَرْنَا الْأَرْضَ عِيُونًَا) و «عیونًا» را به عنوان تمییز آورد، گویی قرآن می خواهد بگوید تمام زمین، منفجر شده و به مانند چشمه هایی خروشان روان شده است. (جرجانی، بی تا: ۷۴)؛ بنابراین فرق است بین این که گفته شود چشمه های زمین منفجر شد و این که تمام زمین چون چشمه هایی منفجر شد، بدیهی است که در جمله «چشمه های زمین منفجر شد» آن مبالغه بایسته وجود ندارد؛ لذا قرآن کریم از روشی دیگر استفاده می کند. فخررازی نیز در این جا می گوید: کاربرد عیونًا به عنوان تمییز، نشانگر مبالغه در قدرت جوش و خروش آب است. (فخررازی، همان: ۲۹/۲۹۶)

۳-۱-۴: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (قمر/۵۵)، «در قرار صدق، نزد پادشاهی توانايند.» در این آیه، به جای کاربرد واژه «مالک» از «ملیک» استفاده شده که هر دو به یک معنا است و دلالت بر دارنده و صاحب می کنند، ولی «ملیک» بر وزن «فعلیل»، صیغه مبالغه و نشانگر نوعی مبالغه در صفت مالکیت می باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۹/۸۹) گویی خداوند متعال می خواهد «مالکیت» خود را با اقتدار و با مبالغه فراوان به نمایش بگذارد. طنطاوی در این باره می گوید: «وصفه - سبحانه - بملیک، أبلغ من وصفه بمالک أو ملک، لأن «ملیک» صیغه مبالغه بزنة فعلیل.» (طنطاوی، ۱۹۹۷: ۱۴/۱۲۲)

هم چنین در آیه ۲۵ که می فرماید: «أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ» (قمر/۲۵)، «آیا از میان ما [وحی] بر او القا شده است؟ [نه]، بلکه او دروغگویی گستاخ است.» واژه «کذاب» به صورت صیغه مبالغه به کار رفته، که نشان دهنده شدت حملات و فضا سازی قوم ثمود علیه پیامبرشان است. آن ها بر این اعتقاد بودند که چرا از بین همه ما، صالح عليه السلام به عنوان نبی و پیامبر برگزیده شود؟! از این رو بر ضد ایشان جوسازی نمودند و آن حضرت را به شدت مورد تاخت و تاز قرار دادند. قرآن برای به تصویر کشیدن شدت دروغگو خواندن پیامبرش از سوی قوم، صیغه مبالغه «کذاب» را به کار می برد. بقاعی می گوید: «كذَّابٌ أَيْ بليغ في الكذب.» (بقاعی، ۱۴۲۷: ۳۵۸/۷) فخررازی نیز می گوید واژه کذاب برای مبالغه است که یا دلالت بر کثرت می کند و یا بر شدت دلالت دارد. (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۹/۳۰۷)

۴- زیبایی‌شناسی آرایه استفهام در سوره قمر

استفهام در اصل، برای برطرف شدن و کشف مجهول می‌آید؛ اما گاهی کاربردش تغییر می‌کند و در معانی دیگر استفاده می‌گردد. سکاکی در مفتاح العلوم می‌گوید: معانی استفهام، با توجه به سیاق جملات، معانی حروف و اسم‌های استفهام متفاوت می‌شود. (سکاکی، بی‌تا: ۴۲۴) برخی این معانی را تا بیش از ده مورد برشمرده‌اند که از آن جمله می‌توان به «امر، نهی، تهویل، انکار، توبیخ و...» اشاره نمود. (هاشمی، بی‌تا: ۷۹؛ مطلوب احمد، بی‌تا: ۱۱۰) ابن قیم استفهام را بر دو قسم کرده و می‌گوید، گاهی استفهام از چیزی است که گوینده به آن علم دارد. این نوع استفهام برای اغراضی از جمله انکار، تقریر و یا مبالغه در تحقیر و تعظیم و... می‌آید، و گاهی از چیزی که نمی‌داند پرسش می‌کند. (ابن القیم الجوزیه، ۱۴۰۸: ۲۳۴)

در سوره مبارکه قمر، گونه ادبی استفهام در معانی متفاوت به کار رفته است که به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۴-۱: «... فَهَلْ مِنْ مُدْکِرٍ» (قمر/۱۵)؛ «... پس آیا پند گیرنده‌ای است.» این عبارت استفهامیه، شش مرتبه در این سوره برای «تهویل» و ایجاد هول و هراس ذکر شده است. قرآن در هر مرتبه بعد از این که تصویر عذاب و کیفر سخت را به نمایش می‌گذارد، خطاب می‌کند که «آیا پندگیرنده‌ای هست؟». بدیهی است در این جا منظور واقعی آیه از استفهام، این نیست که آیا به راستی پندگیرنده‌ای وجود دارد یا خیر؛ بلکه این پرسش قرآنی می‌خواهد پرده‌ای از نمایش سراسر ترس و وحشت را به رخ بکشانند.

از میان ادوات استفهام فرق‌هایی وجود دارد (ابن عربشاه، بی‌تا: ۵۱/۱) از جمله این که «هل» برای طلب تصدیق می‌آید و همزه جهت طلب تصوّر و تصدیق، گویی در این آیه می‌خواهد بگوید عذاب و ترس روز واپسین را تصدیق کنید، و بسیار ظریف و زیبا در مقابل تکذیب دیگران، برای استفهام و پرسشگری از هل استفاده می‌نماید تا این تصدیق دقیقاً نقطه مقابل «تکذیب» آنان قرار گیرد. سید قطب استفهام در این آیه را برای ایجاد هول و هراس در تکذیب کنندگان و ترساندن آنها از شدت عذاب روز آخرت می‌داند. (قطب، ۱۴۲۵: ۳۴۳۰/۶) علامه طباطبایی می‌گوید: «استفهام در این آیه می‌خواهد نوعی ترس و دلهره را نسبت به شدت عذاب آخرت، در

خواننده خود ایجاد نماید: «فَالْاِسْتِفْهَامُ لِلتَّهْوِيلِ يُسْجَلُ بِهِ شِدَّةُ الْعَذَابِ وَ صَدَقَ الْاِنْذَارُ». (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۶۹/۱۹)

۴-۲: «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي» (قمر/۱۶)، «پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من[؟]؟» این جمله استفهامیه چهار بار در این سوره مطرح می شود. در این شیوه پرسش، علاوه بر ترس، نوعی تعجب نیز نمایانگر است، گویی کسی می خواهد پرده از صحنه ای هولناک بردارد که موجب شگفتی بیننده می شود. در این تصویر استفهامی، ترس و تعجب در کنار هم، صحنه ای بس سخت و ترسناک از عذاب می آفریند. آلوسی می گوید این عبارت، استفهام از بزرگداشت و شگفتی عذابی است که در توصیف خواننده نمی آید: «فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذْرِي» استفهام تعظیم و تعجیب ای کانا علی کیفیت هائلة لا یحیط بها الوصف». (آلوسی، ۱۴۱۵: ۸۳/۱۴؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۸۷/۲۷) البته در کنار ترس و تعجب، همان طور که برخی گفته اند (عروس الأفراح، بی تا: ۴۵۷/۱) در این استفهام، نوعی «توییخ» نیز وجود دارد به این معنا که آیه، تکذیب کنندگان را توییخ می نماید که چرا با این همه آیه و نشانه که دیده اید باز هم عبرت نمی گیرید و نشانه های الهی را تکذیب می کنید؟

۵- زیباشناسی آرایه تکرار در سوره قمر

یکی از آرایه های زیبای بلاغی که در این سوره مشاهده می شود، آرایه تکرار است. تکرار؛ یعنی گوینده کلامی را با همان الفاظ، چندین بار یادآور شود. تکرار برای اغراضی هم چون تأکید یک صفت، مدح، ذم، انکار، تهویل و جز آن می آید. (ابن حجه، بی تا: ۴۴۹/۲) که از میان این اغراض تکرار، گویا «تأکید» بیش تر مورد توجه قرار گرفته است. (ابن القیم الجوزیه، ۱۴۰۸: ۱۶۳) زرکشی ضمن توضیح آرایه تأکید، آن را از «محاسن فصاحت» در کلام می داند، و می گوید چون عرب برای تأکید کلامشان از اسلوب تکرار استفاده می کردند، قرآن نیز که به زبان قوم نازل شده، در پاره ای از آیات، برای تأکید مطالب خود از تکرار بهره جوید. (زرکشی، ۱۴۱۰: ۹۶/۳) او بلاغت تکرار را از تأکید، فراتر می داند و می گوید: «و اعلم أن التکریر ابلغ من التأکید». (همان؛ ۹۸/۳)

۱-۵: نمونه‌هایی از آرایه تکرار در سوره قمر

۱-۱-۵: تکرار کذب و ریشه‌های آن

از آن‌جا که رویکرد این سوره بیش‌تر در خصوص نمایش حال تکذیب کنندگان آمده؛ لذا برای هر قومی، فعلی از ریشه «کذب» را تکرار می‌کند و تنها در آیه ۲۵ از صیغه مبالغه «کذاب» استفاده می‌کند و در سایر آیات «فعل» به کار می‌برد. تکرار تکذیب در آیات این سوره نشان می‌دهد که تمام این گروه‌ها در صدد نپذیرفتن و تکذیب کردن آیات الهی و دستوره‌های پیامبران بوده‌اند. آیات یاد شده از این قرار می‌باشند:

– «وَكَلِّبُوا أَتَّبِعُوا أَهْوَاءَهُمْ...» (قمر/۳) «و به تکذیب دست زدند و هوس‌های خود را دنبال

کردند...»

– «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدَجَرَ» (همان/۹) «پیش از آنان، قوم نوح

[نیز] به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغ‌زن خواندند و گفتند: «دیوانه‌ای است.» و [بسی] آزار

کشید.»

– «كَذَّبَتْ عَادٌ...» (همان/۱۸) «عادیان به تکذیب پرداختند...»

– «كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ» (همان/۲۳) «قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند.»

– «أَلْقَى الذُّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ» (همان/۲۵) «آیا از میان ما [وحی] بر او القا

شده است؟ [نه]، بلکه او دروغ‌گویی گستاخ است.»

– «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ» (همان/۳۳) «قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند.»

– «كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا...» (همان/۴۲) «[اما آن‌ها] همه معجزات ما را تکذیب کردند...»

این تکرار تکذیب خود نشان می‌دهد که بنای این گروه‌ها بر دروغ دانستن آیات و معجزات

الهی بوده و از آن‌جا که این نوع تکرارها، به نحوی بیانگر «تأکید» هستند (ابن عاشور، ۱۴۲۰:

۱۷۴/۲۷) از این رو، در مجموع، قرآن می‌خواهد بر این نکته تأکید کند که این اقوام به هیچ وجه،

آیات الهی را نمی‌پذیرند. ابن عاشور می‌گوید: «و أُعِيدَ فَعْلٌ «فَكَذَّبُوا» لِإِفَادَةِ تَوْكِيدِ التَّكْذِيبِ، أَي هُوَ

تَكْذِيبٌ قَوِيٌّ». (همان) تأکیدهای این سوره نشان می‌دهد که همه پیامبران و آموزه‌های الهی و

نبوی تکذیب شدند ولی قرآن در مقابل، برای تحقیر و خوار شمردن تکذیب کنندگان از فعل مؤنث

كَذَّبَتْ استفاده کرد. (بقاعی، ۱۴۲۷: ۳۴۹/۷) تا این گونه بنماید که این تکذیب‌ها و تکذیب

کنندگان، همگی خوار و سبک هستند و کاری از پیش نخواهند برد.

اما در آیه «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ» (قمر/۹) گویی نوع تأکید متفاوت است. در این آیه تکذیب دوبار ذکر شده، در حالی که در آیات دیگر تنها یک بار سخن از تکذیب به میان آمده است. این نکته نشان می‌دهد که زندگی و نحوه تبلیغ حضرت نوح علیه السلام به گونه ای بوده، که شدیدتر مورد تکذیب قرار می‌گرفته، به همین جهت قرآن از دو فعل کذبت و کذبوا برای تأکید بیش تر بهره می‌برد. شاید به همین جهت باشد که قرآن کریم در این سوره برای دلجویی از پیامبرش او را با تعبیر «عبدنا» معرفی می‌کند و می‌فرماید: «فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا». شدت این مظلومیت هم چنان در ادامه آیه دیده می‌شود. قوم نوح علیه السلام، آن پیامبر را «مجنون» خطاب کردند! جمله را اسمیه آوردند که خود دلالت بر تأکید می‌کند (قَالُوا مَجْنُونٌ). در این جا «هو» یا «هذا» مستدلیه بوده که قوم تکذیب کننده، برای سبک شمردن جایگاه نبوت نوح علیه السلام آن را حذف کرده اند.

اما در مقابل این تأکید در تکذیب، قرآن به زیبایی، مقابله به مثل می‌کند و عذابی را که به خاطر تکذیب، بر آنها نازل خواهد شد تکرار و تأکید می‌نماید، به این معنا که هر اندازه شما آیات ما را تکذیب کنید و بر تکرار آن اصرار ورزید، ما نیز در عذاب شما تکرار و تأکید می‌کنیم؛ لذا با تکرار دو آیه «فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» و «فَكَيْفَ كَانِ عَذَابِي وَنُذْرٍ» این مطلب را به تکذیب کنندگان تفهیم می‌کند.

۵-۱-۲: تکرار دیگر به آیه (فَذَوْقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ) مربوط می‌شود که دوبار در این سوره ذکر می‌شود. هر دوبار نیز درباره قوم لوط است که با فاصله یک آیه تکرار می‌گردد: «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذَوْقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ» (قمر/۳۷)، «و از مهمان(های) او کام خواستند پس فروغ دیدگانشان را ستردیم و [گفتیم:] «پس [مزه] عذاب و هشدارهای مرا بچشید.»

«وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ» (همان/۳۸)، «و به راستی که سپیده دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد.»

«فَذَوْقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ» (همان/۳۹)، «پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید.»

این تعبیر فقط درباره قوم لوط آمده است. شاید علت آن باشد که قوم لوط دچار آن امر زشت و بسیار ناپسندیده شدند. می‌توان گفت دو مرتبه تکرار آیه (فَذَوْقُوا عَذَابِي وَنُذْرٍ) نسبت به قوم لوط،

یک بار به خاطر کیفر تکذیب کردن آن‌ها باشد: «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذُرِّ» (همان/۳۳) و یک بار برای عمل زشتی که مرتکب شدند «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ...» (همان/۳۷)، «و از مهمان او کام دل خواستند.»

قوم لوط مصمم بر عمل زشت خود بودند، به همین جهت با لام تأکید و حرف تحقیق لَقَدْ نشان داده می شود و قرآن نیز مقابله به مثل می کند و برای به وقوع پیوستن عذاب فردایشان، همان حرف تحقیق را می آورد «وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ».

در نظم الدرر آمده است که چون در فعل زشت قوم لوط، نوعی تلذذ جسمانی بود؛ لذا عذاب آن‌ها نیز به طور جسمانی مطرح می شود و از فعل «ذوقوا» به صورت مکرر استفاده می کند. او می گوید: «فَلِكُلِّ مَرَّةٍ مِنَ الْعَذَابِ مِنَ الْأَمْرِ بِالذُّوقِ، وَخِصَّوْا بِالْأَمْرِ بِالذُّوقِ لِمَا فِي فَاخِشَتِهِمُ الْخَبِيثَةُ مَا يَسْتَلذُونَهُ». (بقاعی، ۱۴۲۷: ۳۵۵/۷)

۶- زیباشناسی آرایه کنایه در سوره قمر

در کنایه به مفهوم مورد نظر تصریح نمی شود، و ظاهراً الفاظی بر آن مفهوم دلالت ندارد، بلکه عبارتی می آید که از آن به طور کنایی، مقصود عبارت دانسته می شود. در کنایه، لازمه معنای عبارت، مراد است نه خود عبارت و الفاظ، مثلاً وقتی گفته می شود «فَلانٌ طویلُ النَّجادِ: فلانی بند شمشیرش بلند است» در این جا معنای ظاهری الفاظ، مراد گوینده نیست، بلکه مرادش «بلند قامت بودن فلانی است.» (سگاک، بی تا: ۵۱۲) کنایه دارای چنان اهمیت ادبی است که دانشمندان علم بلاغت، آن را از «حقیقت» بلیغ تر می دانند. (تفتازانی، بی تا: ۴۱۸)

سیوطی در نوع پنجاه و چهارم علوم قرآن، آرایه کنایه را از روش های فصاحت بلاغت در کلام می داند. (سیوطی، ۱۴۲۱: ۵۹/۲) در قرآن کریم، این آرایه ادبی بسیار به کار رفته است؛ برای مثال در آیه شریفه «بَدَتْ لَهُمًا سَوَاءُهُمَا» (اعراف/۲۲)، «بدی های آدم و حوا آشکار گشت.» آشکار شدن بدی ها، کنایه از کشف عورت است.

آرایه کنایه در سوره قمر به زیبایی هنرنمایی می کند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره نمود:

۶-۱: «خَشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ» (قمر/۷)، «در حالی که چشمانشان پر از خشوع

و ذلت است از قبرها بیرون آیند.»

خشوع در ابصار، کنایه از حالت ذلت و خواری تکذیب کنندگان آمده، چون معمولاً حالت ذلت و عزت، در دیدگان انسان‌ها نمایان می‌شود. ابن عاشور می‌نویسد: «خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ... هُوَ كُنَايَةٌ لِأَنَّ ذِلَّةَ الذَّلِيلِ وَ عِزَّةَ الْعَزِيزِ تُظْهِرَانِ فِي عَيُونِهِمَا». (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۷۲/۲۷) این کنایه در سوره معارج نیز درباره مشرکان چنین آمده است: «خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ» (معارج/۴۴)، «در حالی که چشمهایشان از شرم و وحشت به زیر افتاده، و پرده‌ای از ذلت و خواری آن‌ها را پوشانده! این همان روزی است که به آن‌ها وعده داده می‌شد!» سعید حوی از قول نسفی ذیل این آیه چنین می‌گوید: «و قال النسفي: و خشوع الأبصار کنایه عن الذلّة، لأن ذلّة الذلیل و عزة العزیز تظہران فی عیونہم» (حوی، ۱۴۲۴: ۵۶۰۲۵/۱۰) به هر حال، هول و هراس از عذاب روز قیامت، موجب می‌شود که چشمانشان به ذلت به هر جایی بنگرد (زحیلی، ۱۴۱۱: ۱۳۰/۲۹) که خود کنایه از خواری مشرکان و کافران در روز جزا است.

۶-۲: «وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَن كَانَ كُفِرًا» (قمر-۱/۱۴)، «و او را بر مرکبی از الواح و میخ‌هایی ساخته شده سوار کردیم؛ مرکبی که زیر نظر ما حرکت می‌کرد! این کیفر برای کسانی بود که (به او) کافر شده بودند.» آیه اشاره به قسمتی از داستان حضرت نوح علیه السلام دارد و می‌فرماید: ما قوم نوح را سوار بر کشتی نمودیم...

در این آیه، عبارت «ذات ألوّاح و دُسر» کنایه از «کشتی» آمده است. «الواح» جمع «لوح» به معنای چوب و الواری است که عریض و دارای استحکام باشد. (زبیدی، ۱۴۲۰: ۱۹۵/۴) و «دُسر» جمع «دِسار» به معنای میخ‌هایی است که کشتی را به آن محکم می‌کنند. (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۰۲/۳) این دو کلمه بر روی هم رفته، کنایه از «کشتی» محکمی است که بتواند در مقابل طوفان‌ها و تلاطم امواج دریا مقاومت کند. ذهن آدمی از این نوع وسایل و ابزارهای مستحکم، پی به وسیله‌ای قوی و عظیم می‌برد که می‌تواند انسان را در برابر بلا یا محافظت کند. (مراغی، بی‌تا: ۳۱۲)

در ادامه آیه، جمله «تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا» می‌گوید: «کشتی در زیر چشمان ما حرکت می‌کند» که در این‌جا مقصود، معنای ظاهری آیه نیست؛ بلکه کنایه از محافظت و نگاهداری کشتی و ساکنان آن از حوادث می‌باشد. آلوسی در توضیح این جمله می‌گوید: «و كُنِيَ بِهِ عَنِ الْحِفْظِ أَيْ تَجْرِي فِي ذَلِكِ الْمَاءِ بِحِفْظِنَا وَ كَلَاءِنَا». (آلوسی، ۱۴۱۵: ۸۲/۱۴)

هم چنین در سوره هود می فرماید: «وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (هود/۳۷)، «کشتی را در زیر چشمان ما بساز.» که در این جا نیز جمله «کشتی را در زیر چشمان ما بساز» کنایه از مراقبت و احتیاط در ساختن کشتی است (فخررازی، ۱۴۲۰: ۳۴۴/۱۷) علامه طباطبایی می نویسد: «فإنَّ الجملةَ کنایةً عنِ المُرَاقِبَةِ فی الصُّنْعِ» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۲۳/۱۰).

۳-۶: «وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنِ ضَيْفِهِ...»، (قمر/۳۷)، «از مهمان [های] او کام دل خواستند.»

آیه شریفه اشاره به قسمتی از داستان لوط دارد که وقتی فرشتگان به صورت جوانانی زیبا بر منزل لوط وارد شدند، قوم او درخواست زشتی را از او مطالبه کردند و خواستند که میهمانانش را در اختیار آن‌ها بگذارد! «راود» از ریشه «رَوَد» به معنای طلب کردن چیزی، گرفته شده (زیبیدی، ۱۴۲۰: ۴/۴۶۶) و «مُرَاوَدَة» به معنای نوعی خواستن و طلب کردن است که با خدعه و نیزنگ آمیخته باشد. طریحی می گوید: «كَأَنَّ فِي الْمُرَاوَدَةِ مَعْنَى الْمَخَادَعَةِ». (طریحی، ۱۳۷۵: ۵۵/۳) در این آیه، جمله «راوده عن ضیفه» کنایه از حيله و مکرری است که قوم لوط برای در اختیار گرفتن میهمانان خوش سیما به کار گرفتند. (بقاعی، ۱۴۲۷: ۲۷/۴) این عبارت در سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَام چهار بار به کار رفته^۱ که در همه موارد به معنای درخواست همراه با فریفتن بوده است. مثلاً در آیه ۲۳ و در داستان قصد کردن زلیخا بر یوسف عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: «وَرَاوَدَتْهُ الْآتِيَةُ هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنِ نَفْسِهِ»، «و آن [بانو] که وی در خانه اش بود، خواست از او کام بگیرد.» که در این جا «مراوده» کنایه از نکاح با حيله می باشد. (ابوحیان، ۱۴۰۷: ۱۱۳/۲)

۷- زیباشناسی آرایه استعاره

استعاره در لغت به معنای عاریه گرفتن است و در اصطلاح، یکی از آرایه های ادبی و بلاغی به شمار می رود (زرکشی، ۱۴۱۰: ۴۸۲/۳) به این معنا که لفظی در غیر معنای اصلی خودش، به خاطر ارتباط و «علاقه» ای که بین آن دو معنا وجود دارد به کار می رود. در استعاره، گاهی مشبه و گاهی مشبه به حذف می شود. مثلاً وقتی گفته می شود «رَأَيْتُ أَسَدًا فِي الْمَدْرَسَةِ» این جمله در اصل «رَأَيْتُ رَجُلًا شَجَاعًا كَالْأَسَدِ فِي الْمَدْرَسَةِ» بوده، که مُشَبَّه (رجل) و ادات تشبیه (کاف) و وجه شبه (شجاعت) حذف شده و از قرینه «المدرسة» ساختار استعاره ای شکل گرفته که دلالت می کند مقصود از اسد، شخص شجاع است.

استعاره در حقیقت نوعی مجاز با علاقهٔ مشابهت است (سیوطی، ۱۴۲۱: ۵۰/۲) که بلاغت آن را بالاتر از تشبیه دانسته اند. (ابن عربشاه، بی تا: ۹۶/۱) زیبایی و بلاغت استعاره مانند نقاشی و تصویر، بیش تر بر خیال و پندار پردازی استوار است. همان گونه که بیننده نقاشی یا تصویر، رنگ ها و مضامین را می بیند، خواننده نیز در الفاظ سخن، رنگ ها و معانی را می نگرد. (خرقانی، ۱۳۹۲: ۳۵۰)

آرایهٔ استعاره در قرآن کریم، از جایگاهی ویژه برخوردار است. نویسندهٔ التمهید فی علوم القرآن درباره گسترده‌گی استعاره در قرآن می گوید از آن جا که معانی والای قرآن کریم در قالب الفاظ عادی نمی گنجد؛ لذا در برخی از موارد می بایست از آرایهٔ استعاره استفاده نمود. «تقدّم أنّ التوفّر من الاستعارة في القرآن كان أمراً لا بدّ منه، بعد تضایق الألفاظ الموضوعّة عن إمكان الإيفاء بمقاصده العلیّة، و الإفادة بجلّ مطالبه الرفیعة». (معرفت، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۵)

۷-۱: نمونه ای از کاربرد آرایهٔ استعاره در سورهٔ مبارکهٔ قمر

۷-۱-۱: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ» (قمر/۱۱)، «پس درهای آسمان را به آبی ریزان گشودیم.»

«منهمر» از ریشهٔ «همر» گرفته شده و به معنای ریزش با شدت و سرعت آب است (طریحی، ۱۳۷۵: ۵۱۹/۳) در این آیه باز شدن درب آسمان و فروریزش آب باران، استعارهٔ تمثیلیه از شدت و کثرت آب باران است، و گویی در پشت درب های آسمان انباشته شده و همین که درب ها باز می گردند، با شدت هرچه تمام تر به سوی زمین سرازیر می شوند. در المیزان می گوید:

«و فتح أبواب السماء و هي الجو بماء منصب استعارة تمثيلية عن شدة انصباب الماء و جریان المطر متواليا كأنه مدخر وراء باب مسدود يمنع عن انصبابه ففتح الباب فانصب أشد ما يكون». (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۶۸/۱۹) آلوسی ضمن آن که می گوید در این آیه، استعاره به کار رفته، این باور را به جمهور مفسران نیز نسبت می دهد. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۸۱/۱۴؛ فخررازی، ۱۴۲۰: ۲۹۵/۲۹؛ شریف رضی، ۱۴۰۶: ۳۱۸)

۸- زیباشناسی آرایه تشبیه

برای آرایه تشبیه معانی مختلفی بیان شده که در مجموع می توان گفت: «و هذه التعريفات و غيرها تؤدي الى معنى واحد هو أن التشبيه ربط شيئين أو أكثر في صفة من الصفات أو أكثر» تشبیه، ارتباط و پیوند بین دو یا چند چیز در یک یا چندین صفت است. (مطلوب، بی تا ۳۲۵) نویسنده البرهان فی علوم القرآن می گوید: دانشمندان بر این باور هستند که تشبیه یکی از اقسام بلاغت است که در پی معانی می آید و بر پیکره جملات، لباس زیبایی و جمال می پوشاند. «اتَّفَقَ الأدباءُ على شرفه في أنواعِ البلاغَةِ و أنه إذا جاء في أعقابِ المعاني أفاذها كمالاً و كساها حلّةً و جمالاً» (زرکشی، ۱۴۱۰: ۴۶۷/۳). سکاکی از تشبیه به عنوان اصل اولی در علم بیان یاد می کند (سکاکی، بی تا: ۴۳۹).

۸-۱: نمونه هایی از کاربرد تشبیه در سوره مبارکه قمر

۸-۱-۱: «خُشِعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ» (قمر/۷)، «آنان در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده، هم چون ملخ های پراکنده از قبرها خارج می شوند.» در این آیه، حال تکذیب کنندگان و منکران در روز رستاخیز، به ملخ های پراکنده تشبیه شده است، به این دلیل که ملخ ها در حرکت های گروهی، مسیری مشخص را در نظر نمی گیرند؛ بلکه به صورت سرگردان در حال پرواز هستند و هیچ کدام مسیر خود را نمی یابند. شیخ طبرسی می نویسد: «يَخْتَلِطُ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ لَا جِهَةَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَيَقْصِدُهَا كَمَا أَنَّ الْجَرَادَ لَا جِهَةَ لَهَا فَتَكُونُ أَبَدًا مَتَفَرِّقَةً فِي كُلِّ جِهَةٍ» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۸۳/۹). برخی نیز این تشبیه را به جهت پراکندگی و فزونی ملخ ها دانسته اند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰: ۱۷۲/۲۷؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۸۰/۱۴؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۳۲/۴). ابوحیان ذیل آیه می گوید: «كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنتَشِرٌ» جمله حالیه ایضاً، شَبَّهَهُم بِالْجَرَادِ فِي الْكثْرَةِ وَ التَّمَوُّجِ». (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۳۷/۱۰)

۸-۱-۲: «تَنَزَّعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ» (قمر/۲۰)، «مردم را هم چون ریشه های نخل جدا شده، شده از جا برمی کند.» آیه ویژگی تندبادی را بیان می کند که به صورت غذایی دهشتناک بر قوم عاد فرود آمد. واژه «أعجاز» به معنای ریشه است، (طریحی، ۱۳۷۵: ۲۴/۴) یعنی ریشه های تنومند درخت نخل که در دل خاک متراکم شده اند. «منقعر» نیز به معنای از ریشه کنده شده آمده است. هم او می گوید: «قَعَرْتُ الشَّجَرَ قَعْرًا قَلَعْتُهَا مِنْ أَصْلِهَا فَأَنْقَعَرَتْ» (همان، ۴۶۲/۳).

در این جا قوم عاد که ظاهراً دارای جثّه‌هایی ورزیده بودند به ریشه‌های نخل‌هایی تشبیه می‌شوند که در عین استحکام در زمین، در برابر تندبادهای الهی تاب و توان ندارند و از بیخ و بن جدا می‌گردند (راغب، ۱۴۱۲: ۶۷۹). جالب است که در قرآن کریم، تشبیه اعجاز نخل دوبار ذکر شده که هر دو به قوم عاد اشاره دارد. یکی در همین آیه و دیگری در آیه هفتم سوره الحاقّة که می‌فرماید: «سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ» (الحاقّة/۷)، «خداوند این تندباد بنیان‌کن را هفت شب و هشت روز پی در پی بر آن‌ها مسلط ساخت، و اگر آن‌جا بودی، می‌دیدى که آن قوم هم‌چون تنه‌های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تند باد روی زمین افتاده و هلاک شده‌اند!»

بقاعی می‌گوید این تشبیه اشاره به این دارد که تندبادی بر آن قوم وزید و خانه و بنیان آن‌ها را در نوردید، آن قدر شدت این تندباد زیاد بود که سرهای آن‌ها از تن جدا شد، و همانند نخل‌های تنومند ولی بدون ریشه بر زمین افتادند. (بقاعی، ۱۴۲۷: ۳۵۷/۷) ابوحنّان نیز در خصوص این تشبیه می‌نویسد: «شَبَّهَهُمْ بِأَعْجَازِ النَّخْلِ الْمُتَقَعِرِ إِذْ تَسَاقَطُوا عَلَى الْأَرْضِ أَمْوَاتًا وَ هُمْ جِثَّةٌ عِظَامٌ طَوَالَ وَ الْأَعْجَازُ الْأَصُولُ بِلَا فُرُوعٍ قَدْ انْقَلَعَتْ مِنْ مَغَارِسِهَا» (ابوحنّان، ۱۴۰۷: ۱۰۳۱/۲)

۸-۱-۳: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ» (قمر/۳۱)، «یک صیحه بر آن‌ها فرستادیم، و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشک شده کوبیده‌ای درآمدند که صاحب چهارپایان برای حیوانات خود در آغل جمع‌آوری می‌کند.» این آیه، در صدد بیان حال قوم ثمود است که از اطاعت پیامبر خود سرباز زدند. در آسمان صدای صیحه‌ای هم‌چون رعد، به صدا در می‌آید و آن قوم از وحشت صدا، به مانند گیاه خشکی می‌شوند که در محلی برای دام گردآوری می‌گردد. واژه هشیم به معنای گیاه خشکی است که حالت شکنندگی به خود گرفته «الهِشِيمُ مِنَ النَّبَاتِ: الْيَابِسُ الْمُتَكَسَّرُ» (جوهری، ۱۴۲۰: ۲۰۵۸/۵) واژه «المحتظر» در اصل به معنای مانع شدن و نگهداری آمده (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۰۲/۴) که در این جا اسم فاعل به معنای کسی است که گیاهان خشک را برای حیوانات جمع و نگهداری می‌کند. (ابن قتیبه، ۱۴۱۱: ۳۷۵/۱)

در این آیه، قوم سرکش ثمود، پس از آن صاعقه و صیحه و حشتناک، به گیاه خشک جمع شده‌ای تشبیه می‌گردند که گویی از مدت‌ها پیش، مرده‌اند و اجسام‌شان همانند گیاهان خشک شده شده است. (فخررازی، ۱۴۲۰: ۳۱۲/۲۹)

۹- زیباشناسی آرایه حذف

حذف در لغت به معنای اسقاط و محو کردن و در اصطلاح به معنای محوساختن قسمتی از یک جمله است، البته به شرطی که در جمله نارسایی معنایی ایجاد نکند. (مطلوب، بی‌تا، ص ۱۶۰) این آرایه در کتاب‌های علوم قرآنی و تفاسیر ادبی، به طوری ویژه مورد توجه قرار گرفته است، و می‌توان ادعا کرد بیش‌تر اندیشمندان، بحث حذف را به گونه‌ای جدا، مطرح نموده‌اند. زرکشی، حذف را نوعی مجاز می‌داند. (زرکشی، ۱۴۱۰: ۱۷۵/۳) سیوطی در الاتقان، برای حذف فوایدی را ذکر می‌کند (سیوطی، ۱۴۲۱: ۸۲/۲) و از قول ابن جنّی یادآور می‌شود که حذف در نزد عرب، نوعی شجاعت در گفتار است. (همان، ۸۴/۲) جرجانی، زیبایی آرایه حذف را شبیه به سحر می‌داند و می‌گوید: «هو بابٌ دقیقُ المسلكِ، لطیفُ المأخذِ، عجیبُ الأمرِ، شبيهُ بالسحر» (جرجانی، بی‌تا: ۱۰۰).

آرایه حذف، دارای گونه‌هایی مختلف است. در یک تقسیم‌بندی، حذف را به چهار نوع تقسیم کرده‌اند:

حذف جمله، حذف واژه، حذف حرف و حذف حرکت. (ابن جنّی، بی‌تا: ۱۴۰/۲) در منابع بلاغی و ادبی، حذف اسم (مسندالیه، مسند، مضاف، مضاف الیه و...) بیش‌تر مورد بررسی و توجه قرار گرفته است و برای هر حذفی، غرض و هدفی را معین کرده‌اند (ابن عربشاه، بی‌تا: ۵۱۸/۱؛ سبکی، بی‌تا: ۱۵۵/۱؛ ابن یعقوب مغربی، بی‌تا: ۲۳/۱).

۹-۱: چند نمونه از کاربرد آرایه حذف در سوره قمر

۹-۱-۱: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» (قمر/۲)، «و هر گاه نشانه و معجزه‌ای را ببینند روی گردانده، می‌گویند: «این سحری مستمر است». شاهد مثال در عبارت سحر مستمر است که در واقع، خبر برای مبتدای محذوف - هذا - می‌باشد. (نخاس، ۱۴۲۱: ۱۹۲/۴)؛ یعنی در اصل جمله به این صورت بوده: هذا سحر مستمر. از آن‌جا که گفته شده یکی از انگیزه‌های حذف مسندالیه، کم‌اهمیت شمردن آن و بی‌اعتنایی نسبت به تحقق آن است (سیوطی؛ معترک الأقران، ۳۰۷/۱)، در این آیه نیز منکران مسندالیه (هذا) را که همان معجزات و نشانه‌هایی بود که پیامبر آرایه می‌داد، قبول نداشتند و گویی باز شمردن آن‌ها بر ایشان، با جایگاه و شأنشان سازگاری نداشت! و به همین جهت خواستند با نام نبرد از نشانه‌ها (مسندالیه/هذا) موجبات تحقیر آن را فراهم سازند.

هم چنین واژه آیه که در این جا ذکر شده، نکره در سیاق نفی است که افاده عموم و فراگیری می کند، گویا منکران می خواستند همه آیات را انکار و تحقیر کنند و بگویند تمام این نشانه ها و معجزات محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هر یک جادویی پس از جادویی دیگر است که هم چنان ادامه دارد. علامه طباطبایی می نویسد: «و قوله: «آيَةٌ» نكرة في سياق الشرط فتفيد العموم، و المعنى و كل آية يُشاهدونها يقولون فيها أنها سحرٌ بعد سحرٍ» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۹/۵۶).

این انگیزه حذف در آیه نهم همین سوره نیز قابل مشاهده است، آن جا که قوم نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از تکذیب پیامبر خود گفتند او دیوانه است! «كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ». در این آیه نیز مبتدا (هو) در جمله (قالوا مجنون) حذف شده که در اصل (قالوا هو مجنون) بوده است. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴/۴۳۳) حذف مبتدا در این آیه نیز می تواند به نوعی اشاره به تحقیر حضرت نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و آیاتش از سوی کافران باشد.

۹-۱-۲: «فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ» (قمر/۱۰)، «نوح به درگاه پروردگار عرضه داشت: «من مغلوب (این قوم طغیانگر) شده‌ام، انتقام مرا از آن‌ها بگیر!» در این آیه مفعول فعل «فأنتصر» که «یای متکلم مفعولی» باشد، حذف شده که در اصل به این صورت بوده است: (أنى مغلوبٌ فأنتصرنى). زرکشی یکی از دلایل حذف مفعول را، توجه و اهتمام دادن به آن می داند (زرکشی، ۱۴۱۰: ۳/۲۳۳). در این جا می توانیم بگوییم علت حذف یاء به این جهت بوده است که گویی آیه می خواسته تمام توجه را به مفعول که حضرت نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، معطوف بدارد، چرا که آن پیامبر از فشارهای بی امان منکران و کافران به تنگ آمده بود، به طوری که خداوند بلافاصله پس از استدعای او، موجبات انتصار و یاری نوح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را فراهم ساخت و در آیه بعدی فرمود: «فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ». حرف عطف فاء در آیه (فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ) دوبار تکرار شده، و از آن جا که یکی از ویژگی های این حرف، ترتیب و تعقیب می باشد (ابن دمامینی، بی تا: ۲/۸۱) می توان این گونه نتیجه گرفت که ترتیب اثر دادن فوری به درخواست نوح نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، نوعی توجه ویژه به ایشان بوده که با حذف مفعول، کامل تر شده است.

۱۰- زیباشناسی واج آرایبی

کوچک ترین واحد صوتی زبان، واج و کوچک ترین واحد نوشتاری آن حرف نام دارد. بنابراین حرف، گونه نوشتاری واج است. هر حرف آوا و آهنگ خاص خود را دارد و صفات ویژه ای در

آن نهفته است. (خرقانی، ۱۳۹۲: ۲۴۹) از آن جا که در هر زبان، تعداد حروف آن محدود است؛ لذا گاهی برای پیکربندی واژه ها و کلمات می بایست از حروف تکراری استفاده کرد. این نوع بسامد و تکرار، تقریباً در تمام زبان ها وجود دارد، و هیچ زبانی را از آن گریز نیست. فراستخواه می گوید: «تکواژها، هجاها، و واج‌ها در قرآن، صرفنظر از معانی، به ترتیب و آمیزه‌هایی آمده و واژگانی را ساخته که صداهای کوتاه و بلند آن، سکون و تشدید و مدّ آن، و آواهای یک یک حروفش (اعمّ از واکه، مصوّت، یا همخوان، صامت) نوا، موسیقی، و الحانی را برای مؤمنان می آفریند.» (فراستخواه، ۱۳۷۶: ۱۲۷)

سازه بندی واژه به همراه تکرار واج ها، نوعی موسیقی می آفریند که موجب نرمشی خاصّ در شنونده می گردد. این گونه تکرار، نوازشگر روح آدمی می شود، گویی به همراه تلفّظ آن حروف، موسیقی خاصی نیز نواخته می شود. حروف، ویژگی هایی خاصّ در ایجاد موسیقی دارند. برخی لطیف و آرام و برخی خشک و خشن هستند. سکاکی درباره «خواصّ الحروف» می گوید: «أن للحروف في أنفسها خواص بها تختلف كالجهر و الهمس، و الشدة و الرخاوة، و التوسط بينهما، و غير ذلك...» (سکاکی، بی تا: ۴۶۶) تکرار واج ها، موسیقی خاصی را تولید می کند که این موسیقی به انتقال معنا و مفهوم واژه به شنونده، یاری می رساند و موجب می شود درکی بهتر و سریع تر نسبت به آن واژه پیدا کند.

هر حرفی با موسیقی خود، بر معنایی دلالت می کند،^۱ مثلاً حرف شین نوعی لطافت، نرمش و آرامش را تداعی می کند. به این بیت سعدی دقت کنید:

شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی غنیمت است چنین شب که دوستان بینی
در این بیت واج شسن ۶ مرتبه تکرار می شود، گویی شاعر می خواهد همگان را به بزمی آرام و عاشقانه فراخواند. ابن فارض مصری نیز در بیتی با این واج هنرنمایی می کند:

أَيُّ شَيْءٍ مُّبْرَدٌ حَرًّا شَوَى لِلشَّوَى، حَشْوَ حَشَائِي أَيُّ شَيْءٍ

«چه چیز می تواند آتش درون مرا که اعضايم را سوزانده است، سرد و خاموش کند؟»

با توجه به معنای این بیت و تکرار شش باره واج شین، گویی شاعر در جستجوی یافتن مرهمی سرد و لطیف است که او را خاموش و آرام کند.

این نوع موسیقی آوایی در هر زبانی وجود دارد و قرآن نیز به عنوان زبان عربی^۳ از این قاعده مستثنی نیست. چگونگی همساز شدن حروف در قرآن کریم خود یکی از جلوه های زیبایی آن است و معجزه الهی را در خلق سخن به نمایش می گذارد. این تکرار را در سطح آیه ها و سوره ها می توان مطالعه کرد که از آن جمله می توان به تکرار سین در سوره حجر و تکرار عین در سوره شعراء اشاره نمود. (خرقانی، ۱۳۹۲: ۲۵۰)

۱۰-۱: دو نمونه از واج آرایی در سوره قمر

۱۰-۱-۱: «اَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ» (قمر/۱)، «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.»

آیه از حادثه ای سترگ خبر می دهد، و معجزه ای شگفت انگیز را به تصویر می کشد. در این آیه ۴ کلمه آمده است که بسامد^۳ باره واج قاف ملودی بهت انگیزی را در آیه آفریده است. گویی وقتی کسی این کلمات را تکرار می کند و مفاهیم آن را در نظر می گیرد، این واج دهان او را از شگفتی و ترس، باز نگاه می دارد. امروزه در ادبیات گفتاری نیز مرسوم است و می گویند: «فلانی از تعجب دهانش باز ماند». در زبان تعلیمی همخوان های انسدادی که عبارتند از: پ، ت، ک، ب، د، گ، ق، سبب ایجاد هیجانات تند و تکان دهنده می شوند و تا حدودی بر خشکی کلام نیز می افزایند. (وفایی، ۱۳۵۹: ۷۸)

۱۰-۱-۲: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ» (قمر/۱۹)، «ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم.»
در این آیه، یکی از عذاب هایی که بر قوم عاد نازل شده، تندبادی است که از آن به «ریح صرصراً» تعبیر می کند.

این تعبیر سه بار در قرآن آمده است که اتفاقاً در هر سه مورد واژه صرصر به عنوان صفتی برای ریح بیان شده و مربوط به داستان قوم عاد است:

– آیه مورد بحث در همین سوره قمر

– «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا» (فصلت/۱۶)، «مانند باد توفنده و سردی را بر آنان فرو

فرستادیم.»

– «وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ» (الحاقة/۶)، «اما عاد به [وسیله] تندبادی توفنده سرکشی

هلاک شدند.»

واژه صرصر چنان که زمخشری می گوید به معنای تندبادی است که به هنگامه وزیدن، صدای وزش دارد و تولید صدا می کند (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱۹۳/۴). فخررازی احتمال می دهد که وجه تسمیه این واژه، به جهت آن باشد که وقتی باد وزیدن می گیرد، صدای صرصر از آن شنیده می شود: «و فی علة هذه التسمية وجوه: قيل إن الرياح عند اشتداد هبوبها يسمع منها صوت يشبه صوت الصرصر». (فخررازی، ۱۴۲۷: ۵۵۳/۲۷) برای این واژه معانی سه گانه را ذکر کرده اند که عبارتند از: بادهای سرد، بادهای کشنده و بادهای همراه با صدا. (ماوردی، بی تا: ۱۷۴/۵) اما ظاهراً آنچه بیش تر مورد پسند گروهی از مفسران واقع شده، بادهایی است که تولید صدای های دهشتناک می کند، و این لازمه بادی است که همراه با عذاب نازل شود. (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۲۹۵/۹)

تکرار صاد گویی تداعی کننده صدای صفیر و زوزه باد است که حالت دهشتناکی دارد و قرآن می خواهد با این عبارت، اوج وحشت آن تندباد را به تصویر بکشد. ابن عطیه می گوید، گویی دو حرف صاد و راء به هنگام تلفظ نوعی صدا ایجاد می کنند که بی شباهت به صدای صفیر باد نیست. (ابن عطیه، ۱۴۲۲: ۲۱۶/۵) و به تعبیر یکی از نویسندگان (علی الصغیر، ۱۴۲۰: ۱۸۸) ایجاد صوت از حرف «صاد» در این آیه از باب «تسمية الشيء باسم صوته» است، به طوری که با صدای شنیدن آن، تصویری از وزیدن تندباد در ذهن آدمی نقش می بندد. (قطب، ۱۴۲۵: ۳۴۳۱/۶؛ احمدبدوی، ۲۰۰۵: ۶۰)

نتیجه‌گیری

قرآن کریم در تمام ابعاد خود از جمله در بعد ادبی، دارای اعجاز مطلق و کامل است. تمام مباحث بلاغی و زیباشناسی در سوره به سوره قرآن کریم به کار رفته و در این جهت معجزه‌ای بزرگ است که به هیچ عنوان هم‌اوردی ندارد.

با درنگ‌های بیش‌تر بلاغی و تکیه بر مباحث زیباشناختی، می‌توان زیبایی‌هایی بس فراوان‌تر از قرآن کریم به دست آورد، که البته این «کشف البلاغۃ» ها می‌تواند در تمامی سوره‌ها و آیات قرآن، نمود پیدا کند. سوره مبارکه قمر نیز از جمله همین سوره‌ها بود.

نگاهی گذرا در سوره قمر، نشان داد که اعجاز ادبی و بلاغی و دیگر مباحث زیباشناسی، در این سوره همانند دیگر سوره‌ها، جلوه‌های خوش و نیکی از خود برجای گذاشته است، لذا می‌توان گفت این سوره مبارکه، از چشم انداز مباحث ادبی، بلاغی و آوایی، در اوج هنرمندی قرار دارد. مصادیق بررسی شده از زیبایی‌شناسی بلاغی در سوره مذکور از این قرار می‌باشند: تشبیه، استعاره، کنایه، مبالغه، استفهام، حذف، تکرار، واج‌آرایی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی‌نوشت‌ها

۱- «... قَالَتْ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ» (یوسف/۵۱)، «همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت آشکار شد. من [بودم که] از او کام خواستم، بی شک او از راستگویان است.»

«قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِينَ لُمْنُنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوِدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَم...» (همان/۳۲)، «[رلیخا] گفت: «این همان است که درباره او سرزنش می‌کردید. آری من از او کام خواستم و [لی] او خود را نگاه داشت...»

«قَالَ هِيَ رَاوِدْتَنِي عَنْ نَفْسِي...» (همان/۲۶)، «[یوسف] گفت: «او از من کام خواست.»

«وَرَاوِدْتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ...» (همان/۲۳)، «و آن [بانو] که وی در خانه‌اش بود، خواست از او کام بگیرد...»

۲- مراجعه شود به مقاله «صوت آواها و نظریه منشأ زبان»؛ ناصر نیکوبخت، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۳، بهار ۱۳۸۳.

۳- «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» (یوسف/۲)، «ما قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم شاید که خرد پیشه گیرند.»

منابع و مأخذ

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محقق عبدالباری عطیه، بیروت: دار الکتب العلمیة (منشورات محمد علی بیضون).
۲. ابن القیم الجوزیة، محمد بن ابی بکرین ایوب الزرعی (۱۴۰۸ق)، الفوائد المشوق الی علوم القرآن و علم البیان، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳. ابن حجة، تقی الدین بن علی (بی تا)، خزائن الأدب و غایة الأرب، محقق دیاب، کوبک، بیروت: دار صادر.
۴. ابن دمامینی، محمد بن ابی بکر (بی تا)، شرح الدمامینی علی معنی اللیب، تصحیح و تعلیق: عنایه، احمد عزو، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۵. ابن عربشاه، ابراهیم بن محمد (بی تا)، الأطول شرح تلخیص مفتاح العلوم، تحقیق عبدالحمید هنداو، بی جا، بی نا.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، الطبعة الثالثة، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۷. ابن یعقوب مغربی، احمد بن محمد (بی تا)، مواهب الفتاح فی شرح تلخیص المفتاح، محقق خلیل، خلیل ابراهیم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۸. ابن جنی، عثمان بن جنی (بی تا)، الخصائص، محقق عبدالحمید هنداو، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۹. ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ق)، تفسیر التحرير و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۱۰. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۱ق)، تفسیر غریب القرآن، بیروت: دار و مكتبة الهلال.
۱۱. ابوحیان، محمد بن یوسف (۱۴۰۷ق)، تفسیر النهر الماد من البحر المحیط، بیروت: دار الجنان.
۱۲. احمد بدوی، احمد (۲۰۰۵)، من بلاغة القرآن، قاهرة: نهضة مصر.
۱۳. بقاعی، ابراهیم بن عمر (۱۴۲۷ق)، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، محقق مهدی عبدالرزاق غالب، بیروت: دار الکتب العلمیة (منشورات محمد علی بیضون).
۱۴. تفتازانی، مسعود بن عمر (بی تا)، کتاب المطول و بهامشه حاشیة السید میر شریف، قم: مكتبة الداوری.
۱۵. جرجانی، عبد القاهر بن عبد الرحمن (بی تا)، دلائل الإعجاز فی علم المعانی، محقق عبدالحمید هنداو، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۶. خرقانی حسن (۱۳۹۲)، زیباشناسی قرآن از نگاه بدیع، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، دمشق/بیروت: دارالعلم.
۱۸. رضی الدین استر آبادی، محمد بن حسن (بی تا)، شرح شافیه ابن الحاجب، بیروت: دار الکتب العلمیة.

١٩. زبيدى واسطى، سيد مرتضى (١٤١٤ق)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، الطبعة الأولى، بيروت: دار الفكر.
٢٠. زحيلي، وهبة (١٤١١ق)، *التفسير المنير فى العقيدة و الشريعة و المنهج*، دمشق: دار الفكر.
٢١. زركشى محمد بن عبد الله (١٤١٠ق)، *البرهان فى علوم القرآن*، بيروت: دار المعرفة.
٢٢. زمخشري، محمود بن عمر (١٤٠٧ق)، *الكشاف*، مصحح مصطفى حسين احمد، بيروت: دار الكتاب العربى.
٢٣. سبكي، على بن عبد الكافي (بى تا)، *عروس الأفراح فى شرح تلخيص المفتاح*، محقق عبد الحميد هنداوى، بيروت: المكتبة العصرية.
٢٤. سكاكى، يوسف بن ابى بكر (بى تا)، *مفتاح العلوم*، محقق عبد الحميد هنداوى، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٥. سيوطى جلال الدين (١٤٢١ق)، *الإتقان فى علوم القرآن*، بيروت: دار الكتب العلمية.
٢٦. _____، (بى تا)، *معترك الأقران فى إعجاز القرآن*، بيروت: دار الفكر العربى.
٢٧. شريف الرضى، محمد بن حسين (١٤٠٦ق)، *تلخيص البيان فى مجازات القرآن*، مصحح محمد عبد الغنى حسن، الطبعة الثانية، بيروت: دار الأضواء.
٢٨. شوكانى، محمد (١٤١٤ق)، *الفتح القدير*، دمشق: دار ابن كثير.
٢٩. طباطبايى، محمد حسين (١٣٩٠ق)، *الميزان فى تفسير القرآن*، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات.
٣٠. طبرسى، فضل بن حسن (١٣٧٢)، *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، چاپ سوم، تهران: ناصر خسرو.
٣١. طريحي، فخر الدين (١٣٧٥)، *مجمع البحرين*، تحقيق سيد احمد حسيني، چاپ سوم، تهران: كتابفروشى مرتضىوى.
٣٢. طنطاوى، محمد سيد (١٩٩٧)، *التفسير الوسيط للقرآن الكريم*، قاهرة: نهضة مصر.
٣٣. طوسى، محمد بن حسن (بى تا)، *التبيان فى تفسير القرآن*، بيروت: دار إحياء التراث العربى.
٣٤. عائشة عبد الرحمن بنت الشاطىء (١٤٠٤ق)، *الإعجاز البيانى للقرآن*، القاهرة: دارالمعارف.
٣٥. عرفان، حسن (١٣٨٨)، *ترجمه و شرح جواهر البلاغة*، قم: بلاغت.
٣٦. عسكري، حسن بن عبد الله (بى تا)، *الصناعتين، الكتابة و الشعر*، تحقيق على محمد بجاوى، بيروت: مكتبة العصرية.
٣٧. على الصغير، محمد حسين (١٤٢٠ق)، *الصوت اللغوى فى القرآن*، بيروت: دار المؤرخ العربى.
٣٨. فخر رازى، محمد بن عمر (١٤٢٠ق)، *التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)*، بيروت: دار إحياء التراث العربى.

۳۹. فراستخواه، مقصود (۱۳۷۶)، *زبان قرآن*، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۴۰. فولادوند، محمد مهدی (۱۳۷۶)، *ترجمه قرآن کریم*، چاپ سوم، تهران: دار القرآن الکریم.
۴۱. قطب، سید (۱۴۲۵ق)، *فی ظلال القرآن*، بیروت: دار الشروق.
۴۲. ماوردی، علی بن محمد (بی تا)، *النکت و العیون تفسیر الماوردی*، تعلیق عبدالرحیم سید بن عبدالمقصود، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۳. محمد هادی معرفت (۱۴۱۵ق)، *التمهید فی علوم القرآن*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۴. مراغی، احمد مصطفی (بی تا)، *علوم البلاغة، البیان و المعانی و البدیع*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۵. مطلوب، احمد (بی تا)، *أسالیب بلاغیة*، کویت: وكالة المطبوعات.
۴۶. _____، (بی تا)، *معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها*، بیروت: مكتبة لبنان ناشرون.
۴۷. نحاس، احمد بن محمد (۱۴۲۱ق)، *اعراب القرآن*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴۸. وفایی عباسعلی، اخلاق مانا (۱۳۹۵)، «تأثیر واج در القای مفاهیم با تأکید بر زبان تعلیمی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، ش ۲۹، بهار ۱۳۹۵.
۴۹. هاشمی، احمد (۱۳۸۱)، *جواهر البلاغة*، چاپ پنجم، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی